

تاریخ طبرستان

فَلَقَدْ تَمَّخِنَ مَشْهَدُ مُقَدَّسِ الْكِنَانِ
 ضَاعِبِ دَوْضَةِ الصَّفَا مَرْحُومِ رِضَا فُلُوحَانِ
 اَمِيرِ الشُّعْرَاءِ مِيثْكَارِكَ مَشْهَدِ مُقَدَّسِ شَهْرِيَّاتِ
 دَاكُشَا وَمَدِينَةِ دُوحِ اَفْرَا نَابِقَا قَرِيْبِهِ بُوْدِ
 اَزْ تَوَاعِيْعِ شَهْرِ طُوسِ مَوْسُومِ بَسْنَا بَادِ وَاَنْ
 تُوَقِّتِ بَدَانَ عِثَابَهُ بُوْدِهِ اَمَّا كِه (حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ
 مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ الْاَلْفُ الْحَقِيَّةُ وَالشَّاهِدُ)
 دَرْ شَانِشِ فَرَمُوْدَه (رَوْضَةُ مِيْنِ رِيَاضِ الْجَنَّةِ)
 وِچُوْنِ اَنْ قَرِيْبَهُ مَضْجِعِ وَمَدْفِنِ اِمَامِ ثَامِنِ مَشْدِ
 بَتْدِيْبِجِ اَبَادِي يَافَتْ وَشَهْرِ طُوسِ وِپَرَانِ كَرْدِ
 وَتَابِجِيَّاتِي دَمِيْدِ كِه كَرْدِ اَكْرَدِ بَارِ وِپَشِ دَوْفَرِيْنِ كَرْدِ
 وَمَدْتَهَا بُو اَسْطَه كِشِي اَوْ دِيكِيَّة خِرَابِي تَمَامِ يَافَتْ
 اِيْچَانَه كِه دَر جِلْدِ مَشْتَمِ مَفْضَلًا نَكَا دَرشِ يَافَتْ
 اِيْسِ اَز اَسْتِقْلَالِ شَاهِ عِيَّاسِ مَفْهُوِي صُوْرَتِ

ایام ذی قیامت علی الجبل شهرت از اقلیم
 و خواهرش کشته شده آتش خوشگوار است و ابو
 سادگار و دوست خلیفه و خمریه آباد در اطراف
 آن واقع است و نور نعمت گوناگون در این
 بلده بعد کمال دیده شده در ده شهرش اکو
 ده هزار و هشتصد و هشتاد ذرع است و
 مشتمل است بر شش دروازه (۱) دروازه
 میانه جنوب و مغرب (۲) دروازه آرك
 میانه جنوب و مغرب (۳) دروازه شرق
 دوی مغرب (۴) دروازه نوغان
 میان شمال و مشرق (۵) دروازه پایین
 میان جنوب و مشرق (۶) دروازه بالا
 میان مغرب و شمال

مؤلف مطلع الشمس صبیح الدوله میونید

استاد باد. بانه کوچکی بود که است و حمید بن
خطبه که از جانب هر دو الرشید حکومت
این ولایت میموده در سنایاد عمارت
و باغی داشته است چون هر دو بطور
گذشت در خانه حمید بن خطبه مدفن گردید
و بقعه بارزاده عبد الله مامون بر فراز تربت
افساخته شد و بقعه هر دو نیز اشتهار یافت
چون حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی
صلوات الله علیه در طوس رحلت فرمود
در بقعه هر دو مدفن گردیدند و از آنجا
شایع بلوغ و تصدیق شد بدو که سید و خیر
بدست آمد و است بقعه مبارک و در وقت
مقتدر است حضرت امام ثامن صلوات الله
علیه چهار بار بدست چهار بابی عمارت شده

بتخلل سه و پراپی اول قبه هروی است که
 با سر عبد الله مامون بنا شده و قبل از آنکه آنجا
 هنام انرا ساخته اند و اما در سبب این عمارت
 چند عبادت گسنگی روایت عیون (ثم دخل
 دار حمید بن قحطبه الطائی و دخل القبة التي فيها
 قبر هرون الرشيد) یعنی حضرت رضاعه داخل
 خانه حمید بن قحطبه طائی شده بقبه که در آن
 هرون الرشید است و در فرمود : دیگر حدیث
 ابو صلت هروی است که حضرت بوی فرمودند
 ادخل هذیه القبة التي فيها قبر هرون
 دیگر کلمات مورد خبن و محدثین است که
 میگویند (ودفن فی دار حمید بن قحطبه
 الطائی التي فيها قبر هرون الى جنبه)
 خلاصه این بنای عبد الله مامون ذاکه

نخستین بنا بوده و بزم بعضی ملوک دیلمی
 پیاده از نزدیکینا تش مرتین نموده اند بکنایین
 برانداخت و ظاهراً منشاء حرکت امیر کزکو
 تعصب دینی بوده است که هر حال چندین
 سال دوستان بزرگوار خراب افتاده از
 خوف مخالفین کسی با عادت بخارن نمیدان
 تا آنکه همین الدوله سلطان محمود پسر ناصر
 الدین سبکنگین امیر المؤمنین (علی بن ابی طالب)
 علیه السلام در واقع دید که آن حضرت باو
 خطاب فرمودند تا چندا بنچنین خواهد ماند
 محمود ذات مقصود امر مشغول و حضور در
 همینکه بیدار شد مشغول بخارن گردید و باو
 نیک پرداخت وقت بلند ترا فرست
 میباشد سوری بن مشغول در حاکم پیشاو

عز الدين بن الاثير ذكر كامله كويد
 وجيل د سلطان محمود عبارة المشهد
 بطوس الذي فيه قبر علي بن موسى الرضا
 والرشيد و احسن عمارته وكان ابوه
 اخربه وكان اصل طوس يودون من يوده
 فتعهم من ذلك وكان سبب ذلك انه را
 امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
 في المنام وهو يقول له الى متى هذ
 تعلم انه يريد امر المشهد فامر بعبادته
 هذان ابن بناء ثاني ذا دتطرفات قبائل
 شريفة و هزاني يد يد ليس ذكره
 سلطان سحر سلجوق شرف الدين ابونور
 في اثر اصالة اذمال خاصا و كان اذجالا
 سلطان سحر اكرهت انكشافت ب مطهر

استخوان برده بود که خاکریز نمود و غیر آن
 اینست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و از بعضی کتب تاریخ مشهور است که این است
 که یک سلطان سلاجوقی که در آنست که بود
 بر روی زمین مناجات و تضرع بسیار داشت
 بطوس نمود که از آنست که در آنست که
 شکار اهول را تعاقب میکرد که اهول داخل
 چاه می افتاد و در آنست که شکار این
 مکان شریف بود اینست که هر چه کرد
 آنست که داخل چاه می افتاد و در آنست که
 که اینست که در آنست که در آنست که
 بدخا و استغاثی بود و در آنست که در آنست که
 در آنست که در آنست که در آنست که
 واقع در آنست که در آنست که در آنست که

عمارت در موضعه بنا شد تا اسناد غانمود سلطان
 بشرف الدین ابوظاهر مشال داد و این کار
 بر داخته شد و او شهر بند کوچکی نیز بنا نمود
 ابوظاهر بن سعد بن علی لقی بانی گنبد
 مطهر سردی مشدین و فاضل بوده در
 جوانی از قم بیگداد رفته ملازم غارض شد
 ملک شاه سلجوقی شد و چون دعا پای مرو
 از غارمل خود شاکی بودند خواجه نظام الملک
 او را غارمل مرو نمود و مقصد داشت که در عشق
 از وی بوجه الملک تعبیر کند پس چهل
 سال تمام در مرو غارمل بود آنگاه دیواندار
 و الهه سلطان شد و بعد از فوت شیخ الملک
 بوژاد بن سلطان سنجری رسید و سه ماه وزیر بود
 که در گذشت و از قارمذ که در جوار موضعه

عرش در جبهه مد فون شکست
 خلاصه این بنا می شرف الدین ابو ظاهر
 قبی را که بنیاد سپهر بود در فتنه (چنگیز خان)
 و بودش (قولی) و برای ستم طاری کردید
 چه قولی خان پسر چنگیز خان بعد از آنکه
 پیشا بود بطوس گرفتار و خسته مقدمه حضرت
 رضا علیه السلام را با دانی بن لاجیه تا
 نیز منهدم ساخت بتصرف دو عالم معنی
 (ابن ابی الحدید و عماد الدین علی بن ابی حمزہ)
 و هفتاد و نهمین خراب و اعادت صورت
 سابقه آن بوجه احسن بدست ارکان دولت
 سلطان محمد اول بجای آورد این شهر شعبه
 مغول شده است و از تاریخ مفضل است
 چنانکه ابن بطوطه عشره امدیه و دیگر

دیجارت خود اشارت کرے باز درجائی ندیدہ
 و از کی نشیند که خرابی و اتهدای بر این قبه و
 نارگاه وار و امده باشد مگر در عهد سلاطین
 صفویہ گذر از شدید انشقاقی در کیند مقد

به هم در عهد و مکتب ان پروا نهند

مثنوی لعل کن یک

و مگر در عهد نزاری که از طرف عنا کسر

روز مشید و هم ماند و میرا کتانی مظالم و هم
 برج گل سنا جوی

زخج کچلا و انوی
 بکلیخ پستک پویا

لی قشون نیکو که و در کیند ان کینیا یک با کیند

و دیدند نیا انی که با ایستی بیستند
 تو بکشند و انی با ایستی

پس اول قبه آنحضرت قبله شد و پیغمبر بوده و واحد
 قبه هم که اکنون برقرار است از بناها و عهد
 الجایتویها در زمان است که قبه چهار وجهی میباشد
 و اما تغییر اسم و وضع و آبادانی مشهوره قدر
 کلامه موجب استغناء و استغناء کامل
 معلوم میشود از عهد سلطنت میرزا قاسم
 که در کابلی است زیرا که قسری و بلای و خوار ساختن
 دوا مفساد و لشکر کشیهای امیر تیمور این
 پادشاه غریب بود بنا بر این تاریخ مشهور است
 نادها و دود و زوال و تخریب بلای و تخریب
 برآمد خاکش و قسری و قسری امیر تیمور و
 ممتد قسری که شاه مریم خود طراز آن است و
 خواست اول منصفانست خود دوا مفسد و
 بعد چنانچه میرزا قاسم از آن طراز و تخریب

و هشت جلال الدین فیروز شاه را هم وقت برج
 و ناره هرات و خواجریه پیرزا و ابغاب طوس
 مأمور نمود و قینکدا و بطوس آمد دید در کوه
 فرمای امیر تیمور چون طوس خراب شده بقیه
 لشکر از مردم برد و در قدسنا باد اجتماع نمود
 برای خود خانهای کلی ساختند آنها را
 تکلیف بکوچیدن از اینجا و معاودت بطوس کرد
 قبول نکردند و اینجا را ما من خود شمرند بنا
 بر این یا اجازه شاه رخ دو دهه اینجا برد و دیوانه
 آنها احضاری کشید اینجا شکر و معارف بشهر
 شد و طوس بکاره مشرک ماند و با وجود
 لشکرهای او و بک و ترکان پیوسته بر آبادی
 آن افزود و اگر آجیا نادر و وزی نکس و قوی و
 آن پدید آمد زودی باز آسایش آن فراهم شد

خو استن نامی حضرت خاتم النبیین
ملائکة من بطون

چون حضرت امام ابوالقاسم موسیٰ الحکامی
صلوات الله علیه در بیست و نهمین مرتبه یکصد و
هشتاد و سه هجری در گذشت حضرت امام
ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام بموجب وصی
غیر محضه بر مسند امامت بنشیند و در آن
وقت بی سال از عمر شریفش گذشته بود
چون امامت خویش ظاهر ساخت برخی از
خواص شیعه بروی بت رسیدند که میباید از او
الرشید وجود مبارک او را نیز عرضت هلاک
سازد آنان جمله حجر بن سنان مجنون و انوش
مغرض داشت (انک قد شهرت فضک بهذا
الامر و جلست مجلس ایتک و بیغفرون منک الذم)

حاجت خود را بفرمودند (چرا که علی لهذا ما
قال رسول الله ان اخذنا بوجهل من دینی
شکره فاشهدوا انی لست بنبی و ان اول
کم ان اخذتمون من دینی شکره فاشهدوا
ان لست بامام چون عهد الله ما مون بود
چندان بین غالب شد و او را از خلافت بخارج
و مقبول ساخت برادرش قاسم مؤمن را از
و بعد از خلع نمود خواست مقام ولایت
نعمت را از برای تنگین علوم بین و الزام ^{این} امام
با بموجب عهد و نذر می که نمود کرده بود
با و احترام فضل بن سحر ^{بن سحر} بعلی بن سحر
علیهما السلام تفویض کند که دست او
فعلی بن رجاء بن ابی ضحاک را امیر کند و فرستاد
تا جامع علی از طایفه این نافرمان آورد پس این

ابی خنیف از آن حضرت تا با همراهمان سفری بود
 سفارش مأمون از راه بصره با کوفه بازگشت
 حضرت پس از پیروان بطریق مختلفه از دست
 اهوان بشهر نیشابور نزل اجزاء فرمود
 و در حال عبور ابوذر غفاری و محمد بن مسلم
 طویلی که هر دو از بزرگان و ذوات احادیث
 بودند از پیش روی حضرت آمدند و بستان
 خال عرض نمودند: **لَوْ لَعْنَا**

پرده بهل جانان را که شد تواج شبکین
 بنمای آن دو سبل شبکین بشکن بهل شبکین
 و آن بزرگوار را قلم دادند که جهان بهشت
 بنمای و حدیثی بر ذایت پنداران بزرگوار
 از جدت رسول خدا برای ما نقل فرمای
 پس آن وجود مقدس اسندهای ایشانرا انجا

فرمود استری فاکه پروی سوار بود بفرمود تا
نگاه داشتند انگاه پرده غاری از پیش رو مبارک
برداشت و خود بشید و خنار هبون را جلو برد
چون چشم مردم پیشا بود بطلعت ز پیا پیش فضا
بیکار همگان صبح شوق بر کشیدند گویی
به اختیار شده جامه های خویش چاک زدند
و زمره عشاق وارد خاک مسکت میبایدند
جراحی اشک از دیده مباردیند و ناهنگام
زوال این هنگامه پیا بود سپس ائمه و
قضاة پیشا بود بر مردم بانگها برداشتند
و ایشانرا گفتند مردم سناکت باشید فرزند
پیغمبر را ازیت نوسانید گوش دهید و حفظ
کنید فرمایشات فرزند رسول اکرم را پس
انگاه مردم سناکت شدند و بعد از بزرگوار

بزیان ددد باد خبیرها که میان دواذ اخیه صبر فست
 بحديث (سلسلة الذهب) بیان فرمود بیست
 و چهار هنر از قتلان بیرون شد برای ثبت و ضبط
 این خبر سوای دواتها و ادوات دپ سکر
 بالجمله چون بقرئید سنا یاد بید بکوه سکر نکر
 داده در حق آن دعا نمود و فرمود تا بپوشید
 اذان کوه تراشیدند و مثال داد که غذای خانی
 مراد در میان این دیگرها طبع نمائید انکار بنما
 حید بن خطبه طائی که در آن فریه بود ورود
 فرمود سپس داخل قبه شد که قبر هرین الوشید
 دوانجا بود و بر کاذان بقعه خطی با نکتت مکتب
 کشید و گفت این موضع توبت من است و در
 اینجا بنجا خواهم رفت زود است که اینود تعالی
 این مکان را محل آمدن و شد شیعیان من فرار دهند

عیناً قسم سزاوارت نکند در این مقام هیچ زانکه
 مگر آنکه شفاعت ما اهل بیت امر زنده شود
 پیش آن ذات مقدس از کسنا با دطوس و نس
 رفیق و از سر حسن بگریزول اجلال فرمود ناموس
 در حق حضرت خاتم تعظیم و تجلیل با عمل آورد
 و منزل حضرت زاد بجوار خویش قرار داد و سزا
 طالبین زاد و منزل دیگر جای داد چندی نگذشت
 کس چندستان بود گوار فرستاد و اظهار داشت
 میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و این منصب
 خطیر را تو با زکوانم چه میسر نماید این جناب
 جواب از قبول این امر انکار نمود و فرمود
 اے چندک با الله یا امیر المؤمنین من هذا الکلام
 آنرا بجمع بر آید دیگر باز کس فرستاد و بدان
 حکم پیغام داد که چون از خلافت باز میزنی

بادی و کایت عموماً در آنجا که بر آنجا بیداری
 انجام از این تقاضا نیز بشکست امتناع نکرد
 آنچه امامون آن جناب با بخلوت طلبید و
 جز فضل بن سهل و پوری که در آن محضر حضور
 نداشت نماند و در میان نواد با و هم آن
 حضرت تقاضا پیش نپذیرفت غایت کاتبان
 کشید حضرت چون چنین دید ناچار و قریب
 کایت عموماً و قبول میگردد بشرط آنکه از امر
 و تکیه انشاء وقتنا و عزل و نصب و توفیق
 توفیق بر اعیان دادنی کامون نیز قبول نمود
 پس در این وقت که ما کمون بسلام خاص جاوید کرد
 و فضل بن سهل که در آن از حضرت خلیفه گاه
 ساخت و طبقات حکم از آنجا و داد که از پیش
 دیگر جاهه سپاه و آنکه شهادت بی غنا بود با شما

سبز کہ کسوت ظالمین است تبتدیل نمایند و
 روز پنجشنبه جلگی حاضر شوند و بولایت عہد
 با حضرت رضا بیعت کنند گفتند و بپلور و پنجشنبه
 کجایی با شکوہ آواز شد مامون در جای خود قرار
 گرفت و دو با این بزرگ برای امام گذاردند
 و حضرت لباس سبز با غامد و شمشیر بوفرازا
 جلوس فرمود و مردم علی حسب طبقات تہم در
 جاہلای خویشان بیارمیدند انگاہ مامون
 نیست فرزند پہلی نبود عجب از افرمان داد
 تا شرط بیعت بجای آورد سپس بنا بر امر او
 اشرف و قضائہ و لشکری بترقیب بیعت کردند
 کیسہ ہنای فرد و بیہم نہادہ شد خطباء و شعراء
 بجای ایستادند و خطابہا و مذاہم بخواند
 انوقت از عبا مومین مامون و محمد بن جعفر و قنا

اغاز کرده بجا بزه های بچکان بچکان بگذارد تا آخر
 علویان و عجمیین و مواجب یکسانه لشکر
 ادا کردند و مأمون محضت مقدس و خوبی زد
 کرده گفت پسر تم برای مردم خطبه بخوان

حمد و ثنای باری بجا آورد و فرمود

إِنَّا نُنَادِيكُمْ حَتَّىٰ يَرْسُولَ اللَّهِ وَلَكُمْ عَلَيْنَا حُرْمَةٌ
 فَذُاقُوا ذِيقَهُمُ الْبُؤْسَ الَّذِي كُنَّا نَعْتَدُ لَكُمْ

غیر از این جمله کلامی در آن مجلس از حضرت در آن

نشده پس بحکم مأمون درهم و دینار بسیار با اسم
 بزرگوار سکه زدند بعضی گفته اند که بیست و

با آن وجود مبارک در روز جمعه رمضان سال

دویست و یک هجری بوده و در باب ولایت

عهد آنحضرت مأمون عهدنامه مکتوبی

بخط خویش نوشت و امام علیه السلام نیز

در پشت همان نامه بخط شریف سطر بی چند
 بنگاشت و شهود هم آذانشراف واعیان برین
 و یاران عهد نامه شهادت خویش نوشتند
 هر کس خواهد صورت آن عهد نامه را مشاهده
 کند رجوع نماید بجلد ثانی مطلع الشمس صفحه ۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا
 لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ جَاءَنَا
 هَدَى اللَّهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَدْ قَرَأْتُ الْكِتَابَ الَّذِي كَتَبْتَهُ لِي فِي الْبَيْتِ
 الْمَقْدِسِ وَأَنَا فِي الْمَدِينَةِ الْيَوْمِ
 الْيَوْمِ عَلَى الْأَجْرِ الْأَشْرَفِ وَأَنَا الْعَبْدُ
 الْفَقِيرُ الْغَلِيظُ وَاللَّهُ جَلِيلٌ كَاتِبٌ لِقَوْلِهِ
 وَاللَّهُ جَلِيلٌ فَكَرًا لِقَوْلِهِ الْحَسْبُ اللَّهُ
 وَاللَّهُ وَجْهٌ مُبِينٌ وَاللَّهُ جَلِيلٌ كَاتِبٌ